فصلنامه حقوق اداری
سال هشتم، پاییز ۱۳۹۹، شماره ۲۴

تحلیلی بر اعمال قاعده مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری

اسماعیل قمری[۱]، اکبر وروایی[۲]؛ مسعود قاسمی[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹

چکیده

در دادرسی اداری؛ مشابه دادرسی‌های کیفری و مدنی، بحث تحصیل دلیل از سوی دادگاه مطرح می‌شود؛ ولی بحث تحصیل دلیل از سوی دادگاه با اصل بی‌طرفی قاضی مغایرت دارد؛ از این‌رو، تجزیه و تحلیل آن بحث در دادرسی اداری، مشابه سایر دادرسی‌ها دارای اهمیت است و این سؤالات مهم مطرح می‌گردد: آیا تحصیل دلیل در همه مراجع دادرسی اداری وجود دارد و چنانچه دلیل به طریق نامشروع به‌دست آید، چه تضمین اجرایی در دادرسی اداری دارد؟ نتیجه تحقیق حاکی از این است که در دادرسی اداری ترافعی مانند دادرسی کار، اصل بر عدم جواز تحصیل دلیل از سوی قاضی اداری است؛ ولی در دادرسی اداری، جهت رسیدگی به تخلفات، مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، قاضی نقش کارآمدی در تحصیل دلیل دارد. در رویه قضایی دیوان عدالت اداری و قوانین و مقررات مرتبط با دادرسی اداری، اصل عدم اعتبار دلیل که به طریق نامشروع تحصیل شده است به طور پراکنده مطرح شده است. این مقاله با روش تحلیلی و توصیفی، اصل مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری را با هدف ترسیم نظام مشروع تحصیل دلیل در این نوع از دادرسی، تجزیه و تحلیل و بررسی کرده است.

واژگان کلیدی: تحصیل دلیل، دادرسی اداری، عدم اعتبار دلیل، دادرسی کیفری، دادرسی مدنی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی،کرمانشاه، ایران،گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.
amir92amir94@gmail.com
۲. استاد و عضو هیات علمی، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)akbarvarayi@iran.ir
۳. استادیار و عضو هیات علمی، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.
Ma.ghasemi@isuksh.ac.ir

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

۱. مقدمه

دلیل در همه اقسام دادرسی اداری اهمیت دارد؛ زیرا در حقوق، بین عالم اثبات و عالم ثبوت تفاوت وجود دارد. توضیح اینکه، ممکن است مدعی در دعوای مطرح شده خود ذی‌حق باشد؛ اما با شرایط عدم ارائه‌دلیل، نتواند حق خود را اثبات کند و درنتیجه، محکوم به بی‌حقی گردد. به جرأت می‌توان گفت، ناتوانی مدعی از تحصیل دلیل، مساوی با بی‌حقی اوست. از طرف دیگر، این بحث مطرح می گردد که آیا دادرس، این حق را دارد که به نفع یکی از طرفین‌اختلاف، عمل نماید و خود تحصیل دلیل کند. این سوال به طور مجزا در ارتباط با همه اقسام دادرسی یعنی دادرسی مدنی، کیفری و اداری مطرح می‌شود. در دادرسی مدنی، چون منفعت خصوصی طرفین دعوا مطرح هست؛ تحصیل و ارائه دلیل، وظیفه طرفین اختلاف است و دخالت قاضی در تحصیل دلیل، مغایر با اصل بی‌طرفی است؛ اما در دادرسی کیفری، چون دعوا مرتبط با منافع عمومی است؛ قاضی نقش بسزایی در تحصیل دلیل دارد؛ به‌همین دلیل، در دادرسی کیفری، مرحله دادسرا از مرحله دادگاه تفکیک شده و قاضی دادسرا، وظیفه تحصیل‌دلیل را بر عهده دارد و اما قاضی دادگاه باید بی‌طرف باشد.

علاوه بر تکلیف ارائه دلیل، بحث مشروعیت تحصیل دلیل نیز در دادرسی مطرح است. در نظام دادرسی ترافعی[1]، قاعده عدم اعتبار دلیل بر این منطق مبتنی است: طرفی که ادله را به شکل غیرقانونی تحصیل کرده است، نباید اجازه یابد که از محصول این تخلف خود بهره‌مند گردد. استدلال بالا را در نظام دادرسی تفتیشی[2] به دشواری می‌توان پذیرفت؛ چون ادله در این نظام به دادگاه تعلق دارد تا اینکه متعلق طرفین دادرسی باشد؛ با این‌حال، در نظام دادرسی تفتیشی نیز قاعده عدم اعتبار دلیل می‌تواند تصمیم دادگاه را درخصوص عدم‌پذیرش برخی از دلایل توجه نماید. دغدغه عدم‌اعتبار دلیل در نظام تفتیشی می‌تواند در ارتباط با منافع سیستم (برای مثال، ظواهر انصاف) یا منافع فردی (برای نمونه، دفاع از حقوق اشخاصی که از تخلف دستگاه قضایی متأثر گردیده‌اند) مطرح گردد. حفظ منافع عدالت و منافع فردی می‌تواند آن‌چنان اهمیت داشته باشد که تحصیل دلیل را بی‌اعتبار نماید (Turner and Weigend, 2019: 256).

1. Adversarial systems
2 . Inquisitorial systems

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

هر یک از نظامهای دادرسی، قاعده عدم‌اعتبار دلیل را در واکنش به برخی موارد شدید تخلف به رسمیت شناخته‌اند. تقریباً یک قاعده جهان‌شمول وجود دارد و اظهاراتی که از سوی متهم در نتیجه شکنجه بیان شده است، نباید در دادگاه استفاده گردد.[۱]

در کنار دادرسی مدنی و کیفری، دادرسی اداری نیز با تشکیل محاکم اداری، برای حل و فصل اختلافات بین دولت و مردم در زمینه دعاوی مرتبط با منافع عمومی شکل گرفته است. محاکم اداری، طیف گسترده از مراجع شبه‌قضایی را دربرمی‌گیرد که در درون قوه مجریه تشکیل می‌شود و به دعاوی رسیدگی می‌کنند. به موازات این محاکم، دیوان عدالت اداری به عنوان دادگاه اداری عام، به تظلمات مردم نسبت به دولت رسیدگی می‌کند و بر آرای صادره از دادگاه‌های اداری نیز نظارت شکلی دارد. با توجه به شمای بالا، مسأله اساسی این است که نظام‌های حقوقی دارای دادرسی تفتیشی که متاثر از مکاتب سوسیالیسم است؛ دادن نقش فعال و پرتحرک به دادرس برای جمع‌آوری ادله را لازم و ضروری می پندارند و در چنین حالتی، می توان از امکان تحصیل دلیل یا جمع‌آوری و استناد به ادله توسط دادگاه‌ها و دادرس سخن گفت؛ ولی در نظام حقوق اداری و مراجع دادرسی اداری ایران نیز وضع تحصیل دلیل باید مشخص گردد؛ از این‌رو، این نوشتار به بررسی اعمال قاعده مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری می پردازد و دراین‌باره، پرسش‌های اساسی مطرح می‌گردند که تحصیل دلیل در دادرسی اداری چه وضعیتی دارد؟ آیا قاعده عدم اعتبار دلیل در دادرسی اداری اعمال می‌گردد؟ آیا تحصیل دلیل در همه مراجع دادرسی اداری وجود دارد و در صورتی که دلیل به طریق نامشروع تحصیل گردد، چه ضمانت اجرایی در دادرسی اداری دارد؟ در راستای پاسخ به سؤالات بالا با روش تحلیلی و توصیفی، ابتدا اصل مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی مدنی و کیفری بحث می‌گردد؛ سپس به قاعده عدم اعتبار دلیل پرداخته می‌شود و در پایان، مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری تجزیه و تحلیل می‌گردد.

---

۱. ماده ۱۵ کنوانسیون علیه شکنجه (۱۹۸۴) سازمان ملل متحد اظهار می‌دارد: هر دولت عضو، موظف است به نحوی اطمینان حاصل نماید که اقرار در اثر شکنجه، به هیچ‌وجه مدرک محسوب نخواهد شد و نمی‌توان آن مدارک را به جز در مورد شخص شکنجه‌گر و درجهت پیگرد او به لحاظ ارتکاب جرم، مورد استناد قرار داد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

۲. قاعده مشروعیت تحصیل دلیل

اصل «ممنوعیت تحصیل دلیل» توسط دادرس به نفع یکی از اصحاب دعوا، دارای یک مبنای مستقیم است و آن اینکه، قاضی در حالت بی‌طرفی، آن‌چنان که اقتضای دادرسی مدنی، نبرد طرفینِ خصم است، خارج شده است. با توجه به متونی که از حیث قانونی در این زمینه نگاشته شده است؛ دادرس در دعاوی مدنی منفعل بوده و نگاهش به طرفین دعواست تا ببیند آنها از چه ادله و دلایل و قرائنی برای اثبات دعوا استفاده می‌کنند. ظاهر امر این گونه است که هرکس دلیل بهتر و بیشتر و محکم‌تری ارائه کند؛ از این نبرد، برنده بیرون می‌آید و قاضی باید به منزله یک مورخ عمل نماید؛ منتها تفاوت قاضی با تاریخ‌نگار این است که قاضی افزون بر ثبت وقایع و ادله؛ در پایان، اظهارنظر هم می‌کند.

پیشینه این امر شاید نخستین‌بار در مباحث مربوط به دادرسی مدنی رخ داد؛ اما این قاعده عمومیت دارد و در تمام دادرسی‌های موجود همواره خودنمایی می‌کند. هرجا از این قاعده تخلف شود؛ به طوری‌که بی‌طرفی دادرس را زیر سؤال ببرد، درحقیقت عدالت در آن مقطع زیر سؤال می‌رود.

نکته قابل توجه در این بخش آن است که مشخص شود وقتی سخن از بی‌طرفی به میان می‌آید؛ چه نوع دادرسی و چه بخش‌هایی از آن محل نزاع است؟ این قاعده نخستین بار به طور مشخص، در قانون اصول محاکمات حقوقی کشور (مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری)، پیش‌بینی و قاضی از تحصیل دلیل به نفع یکی از اصحاب دعوا منع شد؛ اما در ادامه به وی اختیار داده شد که می‌تواند اقداماتی در جهت کشف حقیقت به عمل آورد. هنگامی که به قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸) رجوع می‌کنیم، مشاهده می‌شود که این قاعده با همین تعریف اما با مختصر تغییر عبارتی، مجدد پیش‌بینی شده است. شاید برای اولین بار در سال ۱۳۵۶، زمانی که قانون‌گذار در مقام وضع ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری قرار گرفت، بدون اینکه از عبارت «ممنوعیت تحصیل دلیل» یاد کند، به قاضی اختیار داد که می‌تواند هرگونه اقدامی را برای کشف حقیقت به عمل آورد. تردیدها دقیقاً از آن مقطع آغاز شد که آیا دست قاضی برای تحصیل دلیل باز است یا خیر؟ در سال ۱۳۵۸ که لایحه قانونی دادگاه‌های عمومی برای بار نخست به تصویب رسید؛ دادگاه‌های عمومی شکل گرفتند و مجدد همین‌مطلب و با همین کیفیت مطرح شد؛ سرانجام نیز مشاهده می‌شود که ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) به تصویب می‌رسد؛ البته در برخی منابع آمده است که تا پیش از وضع این مقررات، آرای متعددی در دادسرای انتظامی قضات علیه قضاتی که اقدام به تحصیل دلیل نموده بودند، صادر می‌شده است؛ درحالی که قاضیِ مربوطه چون از واقعِ امر اطلاع داشته، نخواسته است به ادله مأخوذ از یکی از طرفین محدود بماند و حقیقت، پایمال شود؛ اما

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

بعد از تلطیف این قاعده و نیز تبلور کشف حقیقت در قانون، این اختیار به قاضی داده شد که دست به اقداماتی بزند؛ منتها منجر به شکل‌گیری این نگاه افراطی شد که قاضی می‌تواند به منظور کشف حقیقت، به هر اقدامی جامه عمل بپوشاند. از این مقطع، برخی از استادان «حقوقِ شکلی» اعلام کردند که می‌توان از جمع دو قاعده مزبور به یک حد میانه رسید و آن اینکه، دست قاضی در تمام جهات باز نباشد. تا پیش از تصویب قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۵۶)، اصحاب دعوا می‌توانستند از دادگاه تقاضای تحصیل دلیل کنند. اگر به قانون شورای دولتی (مصوب ۱۳۳۹) که البته متروک است مراجعه شود؛ پی می‌بریم که شعبه‌های رسیدگی‌کننده، بدون هیچ‌گونه الزام و البته محدودیتی، اختیار دارند برای کشف حقیقت؛ هرگونه اقدام و دستوری را که لازم می‌دانند، صادر کنند؛ امری که در ماده ۴۱ قانون جدید دیوان عدالت اداری نیز به چشم می‌خورد.

در اینجا بیان دو نکته لازم و ضروری است: نخست اینکه، اساساً قاعده ممنوعیت تحصیل دلیل در چه مواردی اتفاق می‌افتد تا حکم شود که با مقررات دیوان عدالت اداری و رسیدگی در این مرجع، منطبق است یا خیر؟ بحث این است که تحصیل دلیل در رسیدگی‌های ماهیتی رخ می‌دهد؛ یعنی هرجا با دادرسی مواجه هستیم که مجاز است در ماهیت یک دعوا ورود کند؛ امکان تحصیل دلیل فراهم است؛ اما در هر موردی که این باب مسدود باشد و امکان ورود قاضی به ماهیت دعوا نباشد (رسیدگی شکلی)؛ تحصیل دلیل رخ نمی‌دهد؛ اما اینکه چرا در بحث تحصیل دلیل از اصطلاحات و جهاتی استفاده می‌شود که حکایت از رد یک قاضی دارد و آن را جرح می‌کند، متضمن دو نکته است: نخست آنکه، قاضی از بی‌طرفی خارج می‌شود. قاضی‌ای که نفعی در پرونده دارد، نمی‌تواند به زیان خود رأی دهد؛ از این‌رو، جهات جرح و رد، در ماده ۹۱ قانون دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) پیش‌بینی شده است و قاضی بدون استناد طرفین، خود موظف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است؛ اما به موجب رأیی که در هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور صادر شده است، اگر رسیدگی به صورت شکلی صورت بگیرد؛ قضات آن مرجع را نمی‌توان جرح و رد کرد؛ زیرا آنها در ماهیت دعوا دخالت ندارند و فقط یک نظارت قانونی انجام می‌دهند.

نکته دوم اینکه، ممنوعیت تحصیل دلیل در دادرسی‌های ترافعی (دعوا به معنای خاص) رخ می‌دهد؛ پس اگر با نوعی از رسیدگی مواجه شویم که به این مفهوم، دعوا و ترافع محسوب نشود و نزاعی در آنجا شکل نگیرد؛ شاید بتوان گفت که نمی‌توان از تحصیل دلیل یاد کرد. لازم به ذکر است هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور در ۲ رأی وحدت‌رویه و هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در ۶ رأی وحدت‌رویه بر غیرترافعی بودن رسیدگی‌های دیوان عدالت اداری پای فشرده‌اند. البته می‌توان در مورد دعاوی استخدامی، حکم به ترافعی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

بودن داد؛ اما با توجه به آرای وحدت‌رویه، می‌توان گفت تخلف یک دستگاه اداری از اجرای وظایف قانونی و شکایت از آن، دعوا به شمار نمی‌آید. دقیقاً به همین علت است که وقتی مفاد شکایت به طرف شکایت یعنی یک واحد یا مأمور دولتی ابلاغ شده و او از حضور در دیوان امتناع کند؛ دیوان اختیار دارد از باب دفاع از حقوق عمومی و دولتی، آن شخص را به عنوان مستنکف معرفی کند.

البته تفاوتی ندارد کدام مقام قضایی اقدام به تحصیل دلیل نماید. در هر حالت، باید اصل بی‌طرفی رعایت شود. به طور مثال، در ماده ۴۴ قانون اصول محاکمات جزایی (مصوب ۱۲۹۰)، در ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۱۳۷۸) و نیز در ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری جدید پیش‌بینی شده است که بازپرس هنگامی که دست به تحقیقات می‌زند، باید همه ادله و قرائنی را که له یا علیه متهم پرونده است، جمع‌آوری کند و ماده ۳ همین قانون، پیش‌بینی کرده است تمام مراجع و مقامات قضایی مکلف به رعایت بی‌طرفی هستند؛ بنابراین، ماده ۴۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری باید با عنایت به این مباحث اجرا شود.

شایان ذکر است وقتی با نصّی مانند ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۱۸)ـ که بیان می‌کند تحصیل دلیل ممنوع است؛ اما در ادامه قید می‌کند که «دادگاه می‌تواند هرگونه اقدام و تحقیقاتی را به عمل بیاورد به منظور کشف حقیقت»ـ مواجه می‌شویم؛ باید به این نکته توجه داشت که عبارت اُخری در این نص قانونی، به مفهوم استثنایی بر اصل نیست؛ یعنی قانون‌گذار، خواستارِ بیانِ یک امر استثنایی نبوده است؛ مبنی بر اینکه قاضی مجاز است تحصیل دلیل کند، بلکه منع تحصیل دلیل، استثناءناپذیر است. در این ماده نیز به دلیل اینکه بین صدر و ذیل آن، وحدت موضوع وجود ندارد؛ از نظر تخصصی، موضوعِ ذیل، خارج از آن حکمی است که در صدر ماده آمده است.

حکم ماده ۳۵۸ مذکور، در دادرسی‌های دیوان‌عالی کشور، کاربرد فراوانی دارد. در بسیاری از آرایی که شعب دیوان‌عالی کشور در مقام رسیدگی فرجامی، نسبت به آراء و احکام دادگاه‌های تالی صادر می‌کنند، قید شده که به جهت نقص در تحقیقات باید نقض شوند؛ بنابراین، تحصیل دلیل در ماده مورد اشاره، واجد این مفهوم است. دادرس دیوان عدالت اداری نیز در این جایگاه، باید به همین کیفیت به موضوع بنگرد. به نظر می‌رسد در رسیدگی‌های اداری مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، با شخص ذی‌نفع مواجه نیستیم؛ بلکه با اعلام‌کننده تخلفات اداری روبه‌رو هستیم؛ اما در دیوان عدالت اداری از دو منظر با ذی‌نفع مواجه می‌شویم. در ماده ۱۷ و ۵۳ قانون دیوان قید شده است که شخص باید حتماً ذی‌نفع باشد؛ ولی این ذی‌نفعی در مواردی که پرونده در هیأت‌عمومی دیوان عدالت اداری مطرح می‌شود، قابلیت طرح ندارد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

لازم به ذکر است درخصوص دادرسی در دیوان عدالت اداری، دو مطلب مهم دیگر نیز وجود دارد: یک بخش آن مربوط به ادله اثبات دعواست؛ بنابراین، اصحاب دعوا مطابق ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹)، همچنین مقررات ماده ۱۷قانون دیوان، باید آن را به دادگاه ارائه دهند و بخش دوم، مربوط به امری است موسوم به «ادله اثبات احکام»؛ بدان معنا که قاضی بداند نسبت به یک موضوع، چه قاعده حقوقی یا چه قانونی حکومت می‌کند؟

در نظام دادرسی مدنی، این دو بخش تفکیک شده‌اند. آن امری را که مربوط به موضوع و امور خارجی است؛ اصحاب دعوا اثبات می‌کنند و تعیین احکام بر عهده دادگاه است. قاضی باید به دنبال مستندات باشد و رأی خود را مستند و مدلل سازد؛ بنابراین، ماده ۴۱ قانون دیوان از این حیث نیز محل اشکال است.

مبانی نظری مشروعیت تحصیل دلیل

پس از بیان مقدمه فوق، به بررسی مبانی توجیهی قاعده عدم اعتبار دلیل می‌پردازیم. در ابتدا، ملاحظات مربوط به دستگاه کیفری از جمله گسترش جستجو برای کشف حقیقت و سلامت سیستم عدالت کیفری را بحث خواهیم کرد؛ سپس، ممانعت از سوءرفتار پلیس و حمایت از حقوق فردی را به عنوان توجیهات برای قاعده عدم اعتبار دلیل مطرح خواهیم کرد.

۱-۲. کشف حقیقت

در یک سیستم دادرسی، برای انجام وظایف به شکل شایسته، صرف‌نظر از نوع نظام دادرسی، ضرورت دارد که قواعد و اصول رعایت گردد. در یک سیستم دادرسی کارآمد، لازم است که دادگاه در رسیدگی خود، جهت‌گیری عدالت‌محور مطابق با قانون داشته باشد که شامل گرایش در فرآیند تحقیقات به سمت کشف واقعیت یا به شکل آرمان‌گرایانه‌تر، نقض احکام دادگاه در مواردی است که رأی بر مبنای شواهد غیرواقعی صادر گردیده است؛ بنابراین، دادگاه باید ترغیب گردد که این آرمان اساسی را با پذیرش و بررسی هر نوع دلیل که به نظر می‌رسد برای روشن شدن واقعیت‌های فرآیند دادرسی ضرورت دارد، دنبال کنند. (Turner and Weigend, 2019: 257). با این‌حال در شرایط استثنایی، استناد به برخی از دلایل صرف ممکن است به شکل مخربی سلامت دادرسی را تحت‌الشعاع قرار دهد. برای مثال، صدور حکم محکومیت از سوی دادگاه بر مبنای اقرار که متهم تحت شکنجه نموده است؛ نه‌تنها با استانداردهای سلامت دادرسی مغایرت دارد؛ بلکه همچنین تردیدهای جدی را در زمینه محوریت حقیقت در دادرسی کیفری ایجاد می‌کند؛ زیرا شکنجه باعث می‌شود که قربانی، مطالبی را بیان نماید که از نظر او برای پایان درد و رنج او ضرورت دارد؛ بنابراین، می‌توان ادله را در مواردی بی‌اعتبار دانست که روش تحصیل آن،

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

باعث بی‌اعتباری آن گردد (Jackson and Summers, 2012: 154). این استدلال، عدم‌اعتبار اعترافات متهم که در نتیجه شکنجه به دست آمده، یا در برخی از موارد، شخص در بازجویی اغفال گردیده است یا نتوانسته که با شهود اصلی پرونده مواجهه گردد، را توجیه می‌کند.

(Macula, 2019: 3; R v. Grant, 2009; Chalmers v. H.M. 1954).

با این‌حال، در برخی از موارد، بی‌اعتباری‌دلیل نه‌تنها موجب کشف حقیقت نمی‌گردد؛ بلکه برعکس با آن مغایرت دارد. برای مثال، چنانچه مواد مخدر به طور غیرقانونی کشف و ضبط شود و یا مکالمه تلفنی بدون حکم قضایی، شنود گردد؛ این اقدامات غیرقانونی ارزش احتمالی دلیل را از بین نمی‌برد.

۲-۲. تقویت سلامت دستگاه قضایی

یکی از توجیهات گسترده در زمینه عدم‌اعتبار ادله، حفظ سلامت دستگاه قضایی است (See, e.g., ECtHR, Gäfgen v. Germany, 2010, para.175). در این استدلال، فرض می‌شود که اعتبار دستگاه قضایی در صورتی خدشه‌دار می‌گردد که به طور مداوم در صدور رأی به ادله‌ای استناد نمایند که درنتیجه نقض فاحش قانون تحصیل گردیده است؛ بنابراین، دادگاه‌ها باید ادله‌ای را که از طریق نامشروع تحصیل گردیده را نادیده بگیرند تا اینکه به عموم مردم نشان دهند که از اقدامات غیرقانونی نهادهای دولتی چشم‌پوشی نمی‌کنند؛ همچنین تصمیمات خود را بر مبنای نتایج چنین اعمالی توجیه نمی‌کنند. دادگاه‌ها با خودداری از مشارکت در نقض عمدی قانون به طور ضمنی، متعهد می‌گردند که دستگاه قضایی را نیرومند نمایند (Elkins v. United States, 1960) و با خودداری از استفاده از ادله که به طریق غیرقانونی تحصیل شده است؛ دادگاه‌ها بار دیگر قاعده حاکمیت قانون را مورد تأیید قرار داده و مشروعیت دادرسی را تقویت می‌کنند.[۱]

استدلال حفظ سلامت دستگاه قضایی دربارهٔ رابطه با تحصیل دلیل به شکل گسترده به این سمت گرایش دارد که قاعده عدم اعتبار دلیل را برجسته نماید. جنبه دیگر این استدلال که تحت عنوان«سلامت سیستماتیک»[۲] شناخته می‌شود؛ بیشتر متمرکز بر این استدلال است که تحصیل دلیل به طریق غیرقانونی موجب بی‌اعتباری اجرای عدالت می‌گردد۳.(R v. Grant, 2009, 68–70) این بعد از استدلال در زمینهٔ

---

۱. این استدلال به طور خاص در کشورهایی بسیار اهمیت دارد که در نیتجه فروپاشی رژیمهای اقتدارگرا و گذار به سمت دمکراسی های لیبرال ظهور یافتند. در این کشورها، قاعده عدم اعتبار ادله برای محدود کردن سوءاستفاده دولت و تاکید بر اینکه مقامات دولتی نیز تحت محدودیت های قانون قرار دارند ارزشمند است (See Turner, 2014)

2 . systemic integrity

۳. اصل بیست و چهارم قانون اساسی کانادا ۱۹۸۲، در این خصوص مقرر می دارد:«هنگامی که در اقامه دعوای قضایی موردنظر بند (۱)، دادگاه به این نتیجه برسد که مدارک در شرایطی به دست آمده‌اند که می‌تواند به حقوق و آزادی‌های تضمین شده این

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

سلامت دستگاه قضایی، این واقعیت را تصدیق می‌کند که قواعد بی‌اعتباری ادله می‌تواند در تضمین درستی دادرسی عادلانه، نقش برجسته‌ای داشته باشد؛ اما همچنین باید این واقعیت را نیز در نظر گرفت که بی‌اعتباری ادله چنانچه موجب عدم‌تعقیب یا برائت اشخاصی گردد که به احتمال زیاد، مرتکب جرایم جدی شده باشند، به اعتبار دستگاه قضایی خدشه وارد می کند. در صورتی که سیستم قضایی به طور مداوم، ادله معتبری را با استدلال فقدان مشروعیت شیوه تحصیل، کنار گذارد و در نتیجه نتواند شخص متهم را به دلیل فقدان شواهد قاطع محکوم نماید؛ عامه مردم ممکن است اعتقاد خود را به عملکرد مناسب سیستم قضایی از دست بدهند. از این‌رو، در رویکرد سلامت سیستماتیک، تمایل بر این است که تعادلی بین منابع ناشی از کنارگذاشتن ادله، همچنین اعتبار دستگاه قضایی ایجاد گردد. از یک سو، دادگاه‌ها باید شدت سوءرفتار مقامات دولتی، از جمله تقصیر مقامات دولتی، وجود یک الگوی سوءرفتار، و اهمیت حقی که مورد تعرض قرار گرفته است را مورد بررسی قرار دهند؛ از سوی دیگر، برای تعیین هزینه‌های کنار گذاشتن ادله، دادگاه‌ها باید شدت جرم مورد اتهام، قابلیت اعتبار ادله، و محوریت ادله پرونده علیه متهم را در نظر بگیرند (Slobogin, 2016 : 287–291).

۳-۲. جلوگیری از سوءرفتار پلیس

یکی از توجیهاتی که برای عدم‌اعتبار دلیل ارائه شده است، جلوگیری از سوءرفتار پلیس است. در بیشتر نظام‌های دادرسی کیفری، غالب اقدامات مربوط به تحقیقات مقدماتی جرایم به وسیله افسران پلیس انجام می‌گیرد و اغلب افسران، قواعد مربوط به تحصیل ادله را نقض می‌کنند؛ بنابراین، سلامت دادرسی در مرحله مداخله پلیس بسیار آسیبپذیر است؛[1]در نتیجه، یکی از کارکردهای قاعده عدم‌اعتبار دلیل، این است که مأموران اجرای قانون را از نقض قانون منصرف نمایند

(United States v. Leon, 1984; Hudson v. Michigan, 2006; Herring v. United States, 2009).

کنار گذاشتن ادله برای جلوگیری از سوءرفتار پلیس، بر این فرض مبتنی است که افسران پلیس، حتی اگر نفعی شخصی در محکومیت متهم نداشته باشند؛ اما علایق حرفه‌ای برای دیدن محکومیت شخص متهم

قانون لطمه وارد نماید، چنانچه، با توجه به وضعیت موجود، محرز شود که استفاده از آنها موجب بی‌اعتباری اجرای عدالت است، مدارک فوق کنار گذاشته می‌شوند.

۱. دیوان‌عالی ایالات متحده آمریکا، تأکید خود بر روش‌های غیرقانونی پلیس برای کسب اعتراف (به جای تأکید بر بی‌اعتباری ذاتی اعترافات اجباری) را این گونه توضیح می‌دهد: «انزجار جامعه نسبت به استفاده از اعترافات اجباری، تنها به دلیل بی‌اعتباری ذاتی آن نیست»؛ بلکه همچنین بر این احساس ریشه‌ای و عمیق مبتنی است که پلیس در ضمن اجرای قانون باید از قانون تبعیت کند (In Spano v. New York, 1959) .

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

دارند. با کنار گذاشتن ادله که در نتیجه تخطی از قانون تحصیل گردیده است و درنتیجه کاهش چشمگیر احتمال محکومیت، دادگاه‌ها امید دارند که افسران پلیس را به رعایت قانون در آینده ترغیب نمایند.

نباید تصور کرد که مفهوم کنار گذاشتن ادله، به جهت جلوگیری از سوءرفتار پلیس که نقش مهمی در ایالات متحده آمریکا به دنبال افشای نقض گسترده و سیستماتیک حقوق متهم در نظام حقوق ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۶۰ میلادی داشت، امری تصادفی است

(weeks v. United States, 1914:160).

با وجود اینکه استدلال پیشگیری از سوءرفتار پلیس، برای کنار گذاشتن ادله در ایالات متحده آمریکا مقبولیت گسترده‌ای یافته است؛ اما این رویکرد در سایر نظام‌های حقوقی نتوانسته جایگاه مستحکمی یابد. در آن دسته از آرای دادگاه اروپایی حقوق بشر که به استدلال جلوگیری از سوءرفتار پلیس اشاره شده است؛ این استدلال به عنوان یک هدف ثانویه در کنار سایر اهداف اصلی برای کنار گذاشتن ادله به کار برده شده است (Macula, 2019: 31). در آلمان، برخی از نویسندگان، جلوگیری از سوءرفتار پلیس را به عنوان یکی از اهداف عدم اعتبار ادله که به طور غیرقانونی تحصیل شده است را پذیرفته‌اند.

(Grünwald, 1966: 499–500; Spendel ,1966 **:**1105–1104)

اما این استدلال مقبولیت گسترده در این کشور نیافته است.

٤-۲. ملاحظات حقوق بشری

رویکرد دیگر برای توجیه قاعده عدم‌اعتبار ادله حمایت از حقوق بشر است (Ashworth, 1977; Jackson/Summers, 2012: 155). بر مبنای این منطق، کنارگذاشتن ادله، راه‌حل جبرانی موثری را در اختیار قربانی حقوق بشر قرار می‌دهد. این استدلال در برخی کشورها از جمله آلمان، سوئیس و تایوان بسیار مورد استناد قرار گرفته شده است. دیوان عالی فدرال آمریکا، این رویکرد را در برخی از تصمیمات خود در رابطه با قاعده عدم‌اعتبار ادله مورد استناد قرار دارد؛ با این توضیح که بدون اعمال این قاعده، مقررات مربوط به حمایت از حقوق بنیادین بشری به شکل بازی با کلمات کاهش می‌یابد و تأثیرگذاری حقوقی معناداری ندارد (Weeks v. United States, 1914:75). در مقابل، دادگاه حقوق بشری، در سال‌های اخیر تلاش نموده‌اند که دولت‌ها را ترغیب نمایند ادله‌ای را که از طریق نقض حقوق بشر به دست آمده را بی‌اعتبار اعلام نمایند. قوانین حقوق بشری، دولت‌ها را ملزم می‌سازد که حمایت از حقوق بشر، از جمله حق دسترسی به دادرسی منصفانه[۱]حق بر آزادی از بازرسی و ضبط خودسرانه[۲]، حق

---

۱. بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌الملل حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۱۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

۲. ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

بر خلوت۱ و حق بر عدم‌اجبار به اعتراف علیه خود۲ را تضمین نمایند. دیوان‌های حقوق بشر تمایل دارند که مصادیق مربوط به پذیرش یا عدم‌پذیرش ادله را به دولت‌ها واگذار نمایند و به عنوان یک قاعده عام، دولت را ملزم نمایند ادله‌ای را که درنتیجه تخطی از حقوق بشر تحصیل شده است را کنار بگذارند (See, e.g., ECtHR, Khan v. United Kingdom, 2000, para. 34). با این‌حال، دیوان‌های حقوق بشری، این الزام را به طور خاص برای دولت‌ها مقرر داشته‌اند که چنانچه ادله اکتسابی در نتیجه نقض شدید اصول دادرسی منصفانه مانند اغفال شهروندان بی‌گناه به ارتکاب جرم، (See, e.g., ECtHR, Furcht v.Germany, 2014). شکنجه یا رفتار تحقیرآمیز (ECtHR, Gäfgen v. Germany 2010, 166–168). تحصیل گردیده است را بی‌اعتبار اعلام نمایند؛ بنابراین، قوانین حقوق بشری به طور مستقیم، همچنین غیرمستقیم، در توسعه قاعده عدم‌اعتبار، دلیلی که به جهت حمایت از حقوق بشر طراحی شده است، نقش موثری داشته‌اند.

۳. وضعیت اجمالی تحصیل دلیل در دعاوی اداری در برخی نظام‌های حقوقی

در نظام‌های حقوق اداری مطرحِ بیگانه به جز استثنائاتی در انگلستان، ایرلند، اتریش، دانمارک و سوئد، دادرسیِ تفتیشی حاکم است (هداوند، ۱۳۸۹: ۵۱۹)؛ اما تأمل در نظام‌های دادرسی فرانسه، آمریکا و آلمان نشان می‌دهد تحصیل دلیل توسط قاضی در پرتوی اصل بی‌طرفی صورت می گیرد و به هیچ عنوان نباید حالت مشاوره و تلاش برای جبران ناتوانی یکی از طرفین دعوا به خود بگیرد؛ به عبارتی، تحصیل دلیل، تنها سازوکاری برای «کشف حقیقت» است؛ در این راستا، در نظام حقوق اداری آلمان، قاضی نمی‌تواند از حدود خواسته خارج شود و در صورت استرداد دادخواست از سوی خواهان، ملزم به پایان‌دادن تحقیقات است. در نظام حقوقی این کشور، پذیرفته شده که دادگاه، یکی از طرفین دعوا نیست و تنها مسئول انجام تحقیقات است. شناخت مفهوم دادرسی اداریِ تفتیشی با مطالعه بخشی از حقوق اداری فرانسه تا حدی مشخص‌تر می‌شود. در این کشور، مشخصه آیین دادرسی اداری، ماهیت تفتیشی آن است؛ افزون بر اینکه، طرفین دادرسی اداری، برخلاف آنچه در دادرسی حقوقی ملاحظه می‌شود، قاضی را مخاطب قرار می‌دهند، نه یکدیگر را. لوایح، به قاضی تسلیم می‌شود؛ سپس نسخه‌ای از آنها به طرف مقابل ارسال می‌گردد؛«از این‌رو، مسئولیت ساماندهی و سازماندهی تحقیقات، پیش از رسیدگی به عهده قاضی است؛ به این خاطر،

۳. ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

۴. بند ۳ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

طرفین هیچگاه با هم تماس مستقیم ندارند؛ زیرا تمام مرحله مقدماتی توسط دادگاه اداری، به‌ویژه از طریق قاضی مخبر انجام می‌گیرد» (الیوت و ونون، ۱۳۸۷: ۲۱۵).

شایان ذکر است قاضی مخبر (گزارشگر) توسط رئیس دادگاه و در شورای دولتی توسط رئیس شعبه منسوب می‌شود و نقش اصلی او، آماده‌کردن پرونده برای رسیدگی توسط قاضی است؛ البته «کمیسیونر دولت» نیز کارکردی مهم در کشف واقعیات پرونده دارد (الیوت و ونون، ۱۳۸۷: ۲۶۴)؛

اما ماهیت تفتیشی دادرسی اداری در فرانسه بدان شکل است که قاضی پس از تبادل لوایح می‌تواند دستور انجام برخی تحقیقات را بدهد تا حکمی عادلانه صادر شود؛ از این‌رو، می‌تواند طرفین را به ارائه اسناد خاص، معرفی اماکنی برای بازدید، معرفی شهود یا کسب نظر کارشناس مکلف کند. این گزارش‌های کارشناسی ذیل عنوان مدارک مکتوب قرار می‌گیرد و از عوامل مؤثر در تحقیقات، پیش از رسیدگی اصلی به‌شمار می‌آیند. نتیجه این تحقیقات توسط قاضی مخبر در چارچوب یک گزارش مکتوب به قاضی ارائه می‌شود (الیوت و ونون، ۱۳۸۷: ۲۵۱). شایان ذکر است با وجود تمام این موارد در فرانسه نیز اصل بر آن است که قاضی متکی بر استدلالات طرفین بوده و تحقیقات آنها در راستای کشف حقیقت باشد (هداوند، ۱۳۹۸: ۷۳۷)؛ بنابراین، نمی‌توان گفت دادرسی تفتیشی در حقوق اداری با امکان تحصیل دلیل برای یکی از طرفین توسط قاضی ملازمه دارد.

همچنین نهاد تحصیل دلیل توسط قاضی در حقوق اداری آمریکا به نحوی پذیرفته شده است که اصل بی‌طرفی زیر سؤال نرود. برای مثال، در «اداره بازنشستگی کارمندان عمومی کالیفرنیا»، اصطلاح «استماعات اداری» رایج است که در آن به نوعی، قاضی اداری مجاز به تحصیل دلیل است؛ بدین‌شکل که ابتدا یکی از طرفین که احضار شاهدی را لازم بداند از قاضی درخواست می‌کند چنین اقدامی را به مرجعی با عنوان «دفتر استماعات اداری یا کالپِرْ توصیه کند. دفتر مذکور پس از دریافت تقاضای قاضی می‌تواند درخواست را بپذیرد یا رد کند و یا از قاضی تقاضای «به‌دست آوردن دلایل دیگر» نماید؛ البته قاضی در ایفای این وظیفه باید کمال بی‌طرفی را رعایت کند.

لازم به ذکر است استماعات اداری در حقوق اداری آمریکا، از زیرشاخه‌های استماع عمومی است؛ با این‌تفاوت که در استماع اداری، تنها طرفین دعوا می‌توانند اقدام کنند. در مواری از استماعات اداری، خودِ قاضی نیز می‌تواند دلایل موجود را نپذیرفته و در جستجوی دلایل دیگر باشد و آن را از طرفین درخواست کند. نکته دارای اهمیت آن است که در نظام حقوق اداری انگلستان، گرچه اصل مهم بی‌طرفی لحاظ می‌شود و دادرسی تفتیشی مورد پذیرش نیست؛ اما مواردی مانند امکان صدور قرار الزام به افشای ادله و

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

مدارک، سؤال از شاهد و یا استنطاق، آن را اندکی به نظام تفتیشی نزدیک می‌سازد (هداوند، ۱۳۹۸ : ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۳).

البته در حقوق اداری انگلستان، آموزه «فقدان دلیل» نیز می‌تواند به‌نوعی قاعده ممنوعیت تحصیل دلیل توسط قاضی را محدود کند. بر این اساس در مواقعی که با خطر نقض حقوق شهروندی روبه‌رو هستیم، بار اثبات بر عهده مقام اداری است. این آموزه به‌ویژه درخصوص خروج از صلاحیت به‌کار می‌آید و به ما می‌گوید تصمیم متخذه مقام اداری باید توسط شواهد موجود پشتیبانی شود. برای مثال، مجلس لردان در پرونده یک مهاجر بنگلادشی، تصمیم مقام محلی را مبنی بر اینکه این افراد «عامدانه بیخانمان شده‌اند»، به دلیل عدم وجود دلیل قانع‌کننده نقض کرد؛ البته برخی همچون «لرد گودارد» معتقدند نبودِ دلیل، مانع از آن نیست که خودِ محکمه، دلایل را مورد لحاظ قرار دهد. این نکته و نکاتی از این دست، جایگاه قاضی را، به‌رغم تسلط آموزه فقدان دلیل، به سمت امکان نوعی تحقیق در مورد دلایل سوق می‌دهد (Wade & Forstyth, 2014: 229– 228).

نکته قابل توجه آنکه، در برخی آثار حقوق اداری انگلستان ضمن اشاره به افزایش توسل شهروندان بهویژه در پروندههای مهاجرت به بازنگری قضایی، یک سازوکار پیش‌دادرسی اندیشیده شده که گرچه موجب افزایش زمان رسیدگی میشود اما به متقاضی، مشاوران حقوقیِ او و نیز قضات، مجال بیشتری برای دسترسی به دلایل اعطاء میکند (sukkin et al,1996: 494-493). این نکته نشان می‌دهد آموزه‌های حقوق اداری در انگلستان نیز به سمت افزایش وجهه تفتیشی دادرسی اداری گرایش پیدا کرده‌اند. گرچه این تحولات را نمی‌توان به عنوان پذیرش امکان تحصیل دلیل توسط قاضی با تمسک به اموری مانند نابرابری جایگاه طرفین دعوای اداری به شمار آورد؛ بلکه در بهترین حالت، اقدامی برای کشف حقیقت محسوب می‌شود.

۱-۳. دادرسی اداری و مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری ایران

مفهوم دادرسی اداری، نتیجه تقسیم‌بندی دعاوی به دعاوی کیفری، مدنی و اداری است؛ بنابراین، دادرسی اداری در رابطه با دعوای اداری مطرح می‌گردد. در حقوق کشورهایی نظیر فرانسه، تفکیک دعاوی اداری از دعاوی مدنی، اهمیت بسیاری از لحاظ اصول آیین دادرسی دارد. در واقع، چنین دعاوی در نزد شورای دولتی فرانسه شامل آیین دادرسی مدنی و هزینه‌های مرتبط با آن نمی‌شود. دعاوی اداری از جمله دعاوی تجاوز از حدود و اختیارات، سوءاستفاده از صلاحیت و مسئولیت مدنی دولت، از یک نظام قضایی مستقل تبعیت می‌کند (مشهدی، ۱۳۹۷: ۲۲۲)؛ بنابراین، ماهیت دعوای اداری متمایز از دعوای کیفری و مدنی است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

دعوای اداری عنوان عامی است که شامل انواع مختلفی از رسیدگی‌های قضایی به اعمال اداری می‌شود. هر یک از این انواع برای نیل به هدف خاصی ایجاد شده و دارای یک سری ویژگی‌های منحصر به فرد است. درواقع، دادگاه‌های اداری در برابر ادعاها و تقاضاهای مختلفی قرار می‌گیرند و آرای مختلفی با توجه به این طیف از دعواها و ادعاها صادر می‌کنند. دسته‌بندی‌های مختلفی دربارهٔ انواع دعاوی اداری مطرح شده است (آقایی‌طوق، ۱۳۹۷: ۲). در یک تقسیم‌بندی کلی، دعاوی اداری شامل دعوای ابطال و دعوای خسارت است. (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۰: ۱۶۰)؛ بااین حال، این تقسیم‌بندی، جامع نیست و شامل دعاوی رسیدگی به تخلفات نمی‌شود که برای مثال در هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری انجام می‌گیرد.. دعوی حقوقی عبارت است از: توانایی قانونی که براساس آن، مدعی ِحق تضییع یا انکارشده می‌تواند به مراجع ذی‌صلاح مراجعه کند و وارد بودن یا نبودن این ادعا را در معرض قضاوت بگذارد و از این مراجع ذی‌صلاح، ترتب آثار قانونی مربوطه را درخواست نماید (شمس، ۱۳۹۹: ۲۳). با توجه به اینکه جرم، واجد دو جنبه خصوصی (ضرر و زیان به شاکی خصوصی) و جنبه عمومی (حقوق جامعه و نظم عمومی) است؛ دعوایی که از جهت جنبه عمومی جرم مطابق با ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از سوی دادستان مطرح می‌گردد، دعوای کیفری نامیده می‌شود؛ بنابراین، دادرسی حسب مورد یا دادرسی مدنی؛ یا کیفری و یا اداری است. زمانی که بحث از دعوای اداری مستقل از دعوای کیفری و مدنی است؛ بحث دادرسی اداری مطرح می‌گردد. به عبارت دیگر، در نتیجه تفکیک دعاوی، دادرسی اداری شکل می‌گیرد.

ذی‌نفعی، معیار مهمی هم در تفکیک دعاوی مدنی، کیفری و اداری است و هم اینکه در تقسیم‌بندی مراجع اداری اهمیت دارد. ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به عنوان یک قاعده کلی مقرر داشته است که دادگاه‌ها در صورتی می‌توانند به دعاوی رسیدگی نمایند که ذی‌نفع، تقاضای رسیدگی نماید؛ اما این قاعده کلی در دعاوی کیفری و برخی از اقسام دعاوی اداری، اعمال نمی‌گردد. ذی‌نفعی در دعوا به این معنی است که مدعی باید نفعی خواه مادی و یا معنوی در طرح دعوا داشته باشد؛ این نفع باید مشروع و نیز موجود باشد.(ر.ک شمس، ۱۳۹۹: ۳۳). در دعاوی کیفری با توجه به اینکه جرم واجد دو جنبه عمومی و جنبه خصوصی است؛ بحث ذی‌نفعی در رابطه با جنبه خصوصی جرم مطرح می‌گردد. در دادرسی اداری نیز این بحث مهم مطرح می‌گردد که آیا شاکی باید شرایط ذی‌نفع که در دعاوی حقوق لازم است را داشته باشد. استدلال شده که نزاع در دادرسی اداری میان سه منفعتِ تا حدی متعارض است: منفعت خصوصی، منفعت عمومی و منفعت دولتی. بین منفعت عمومی و دولتی باید تفکیک قائل شد؛ زیرا این تفکیک کاملاً معنادار و در مراحل دادرسی و نقش دادرس، اثرگذار است؛ حتی منفعت دولتی نیز قابل

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

تقسیم به منفعت عام دولت و منفعت بخش خاصی از دولت می‌باشد که طرف دعوا قرار گرفته است. در دعوای اداری، یک نفع خصوصی وجود دارد، به همین دلیل است که در قانون دیوان عدالت اداری از واژه «ذی‌نفع» استفاده شده است؛ اما منظور این نیست دعوایی که در شعب دیوان طرح می‌شود، فقط طبع خصوصی دارد؛ حتی دعاوی که در شعب دیوان مطرح می‌شوند، طبع عمومی و دولتی دارند (هداوند،۱۳۸۹: ۹۸). در بحث ابطال مصوبات دولتی مطابق اصل ۱۷۳ قانون اساسی، بحث ذی‌نفع مطرح نیست؛ زیرا هر کس می‌تواند ابطال این مصوبات را بخواهد؛ بنابراین در ابطال این مصوبات، نفعی عمومی وجود دارد.

به طور خلاصه، در دادرسی اداری، منفعت عمومی و دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان اقتضا می‌کند، بحث ذی‌نفعی نادیده گرفته شود. دادرسی اداری می‌تواند در دو قالب رسیدگی به تخلفات و یا رسیدگی به اختلافات(ترافعی) انجام گیرد. در فرضی که دادرسی اداری در قالب رسیدگی به تخلفات (مانند رسیدگی به تخلفات اداری) انجام می‌گیرد، مرجع اداری رسیدگی‌کننده به مانند یک مرجع کیفری عمل می‌کند؛ یعنی اینکه، رسیدگی به تخلفات اداری به مانند مراجع کیفری به عضو تحقیق ارجاع می‌گردد تا اینکه تمام ادله علیه کارمند متخلف را جمع‌آوری نماید؛ اما در حالتی که دادرسی اداری، ترافعی است، چون نفع خصوصی مطرح است؛ وظیفه تحصیل و ارائه دلیل بر عهده شاکی است. برای مثال در این خصوص می‌توان به دعاوی مطرح‌شده در مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما اشاره نمود (مواد ۳۱ و ۸۵ آیین دادرسی کار ۱۳۹۲). دعاوی مشمول ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری نیز از جمله دعاوی است که نفع خصوصی در آن مطرح است و شاکی باید ذی‌نفع باشد و دلایل و ادله را ارائه نماید؛ البته این قاعده کلی، استثنائاتی دارد. برای مثال، در دادرسی کار به قاضی اجازه داده شده است تحقیقاتی که برای روشن‌شدن حقیقت لازم است را راساً انجام دهد (ماده ۹۸ آیین دادرسی کار).

تحصیل دلیل در دادرسی اداری در دعاوی شهروندان علیه دستگاه اداری از دغدغه‌هایی مانند حکومت قانون، تلاش برای احقاق حقوق مردم و تلاش در جهت کشف حقیقت ناشی می‌گردد. همان‌طور که پیش‌تر استدلال شد؛ دعاوی اداری، واجد خصیصه‌های دعوای خصوصی، همچنین برخی خصیصه‌های دعوای عمومی است؛ از این‌رو، در دادرسی اداری بحث بی‌طرفی قاضی و نقش اصحاب دعوا در ارائه دلیل مطرح می‌گردد؛ همچنین، پرسش‌هایی نیز در رابطه با حدود اختیارات قاضی اداری در تحصیل دلیل مطرح است.

در پاسخ باید گفت که قاعده کلی در دادرسی به معنای عام، بی‌طرفی قاضی و الزام طرفین اختلاف به تحصیل و ارائه دلیل است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

با این حال، قانون‌گذار در مواردی به دلیل الزامات مربوط به کشف حقیقت، استثنائاتی بر این قاعده وارد نموده است. برای مثال، ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، اجازه انجام تحقیق از سوی قاضی راساً و بدون درخواست طرفین را می‌دهد؛ با این حال، حقوقدانان حقوق خصوصی تلاش نموده‌اند که اختیار قاضی در این مورد را به صورت مضیق تفسیر نمایند؛ اما این قاعده به شکل دیگری در دادرسی اداری مطرح می‌گردد؛ زیرا برخلاف دادرسی مدنی در دادرسی اداری (همانند دادرسی کیفری) بحث نفع عمومی وجود دارد؛ بنابراین، قاضی باید بتواند نقش فعالی در تحصیل دلیل داشته باشد؛ با این حال، در دادرسی اداری نیز باید بین دعاوی اداری مربوط به حل و فصل اختلافات و دعاوی در رابطه با رسیدگی به تخلفات انتظامی قائل به تفکیک شد. در نوع اول از دادرسی اداری، علی الاصول تحصیل و ارائه دلیل از وظایف طرفین اختلاف است؛ اما در دادرسی اداری در شکل دوم، قاضی نقش فعالی در تحصیل دلیل برای محکومیت انتظامی متهم دارد.

در دیوان عدالت اداری، بحث مشروعیت تحصیل، دلیل در دو دسته از دعاوی مجزا که در صلاحیت دیوان قرار دارد، مطرح می‌گردد. نخست، دعاوی که جهت احقاق حق شاکی خصوصی انجام می‌گیرد که در آن شاکی علیه اداره دولتی به خواسته مطالبه حق خود، طرح دعوا می‌کند. در این نوع از دعاوی، طبق مواد ۱۷ و ۵۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲) وجود ذی‌نفع ضروری است و طبیعتاً، دلیل هم باید توسط ذی‌نفع ارائه گردد. به همین جهت در بند (ج) ماده ۱۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲) مقرر شده است که شاکی باید مدارک و دلایل مورد استناد خود را در دادخواست ذکر نمایند؛ بنابراین تحصیل و ارائه دلیل بر عهده شاکی است؛ اما در ماده ۴۱ قانون یادشده، این اختیار به شعبه رسیدگی‌کننده داده شده است که: «هرگونه تحقیق یا اقدامی را که لازم بداند، انجام دهد». حال این پرسش مطرح است که انجام تحقیقات از سوی قاضی دیوان برخلاف اصل بی‌طرفی نیست؟ در پاسخ می‌توان استدلال نمود که در دعاوی‌ای که در دیوان عدالت اداری مطرح می‌گردد و نفع خصوصی مطرح است؛ برای نمونه، شکایت شخص خصوصی از یک اداره دولتی که از تصمیم آن متحمل خسارت شده است؛ قاضی اصولاً باید بی‌طرف باشد و تحصیل و ارائه دلیل وظیفه شاکی است؛ اما در آن دسته از دعاویی که منفعت عمومی در آن غلبه دارد؛ مانند شکایاتِ تحت عنوان «تضییع حقوق اشخاص» مذکور در ماده ۱۲ قانون دیوان، باید قائل به تحصیل دلیل توسط دادرس شد. به بیان بهتر در بحث دادرسی با تفکیکی که بین دادرسی اداری و سایر دادرسی‌ها قائل شدیم؛ می‌توان گفت که با توجه به طبع دعوای اداری و ویژگی‌های حاکم بر خود دادرسی اداری، بایسته است که دادرس

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

اداری، فعال باشد. انتقاد اصلی از این منظر به قانون دیوان نیز وجود ماده ۱۸ است که مقرر می‌دارد شاکی حتماً باید دلیل ارائه کند؛ در غیر این‌صورت، رسیدگی انجام نمی‌شود؛ گرچه با توجه به فضای حقوق خصوصی ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی باید به صورت مضیق تفسیر شود و دست قاضی به صورت علی‌الاطلاق گشوده نباشد؛ اما در دادرسی اداری و به طور خاص، ماده ۴۱ قانون دیوان نمی‌تواند محدود شود. مرز تحقیقات قاضی تا بدانجاست که به اقناع وجدانی درخصوص عدم تضییع حقوق یا عدم مغایرت با قانون برسد. تنها در چنین حالتی قاضی دیوان می‌تواند تحقیقات خود را کامل دانسته، حکم به ختم دادرسی بدهد؛ البته اینکه نقش دادرس در دادرسی اداری به تناسب نوع دعوا (خواه تخلف باشد یا اختلاف) متفاوت شود، تفکیک دقیقی است؛ اما همان‌گونه که بیان شد، گویا قانون‌گذار ترجیح داده است به‌صورت کلی و در قالب (به عنوان مثال ماده ۴۱ قانون دیوان) و بدون دقیق‌شدن در تفاوت‌ها، قاعده‌گذاری کند؛ چراکه تفکیک دعاوی عملاً برای وی (قانون‌گذار) دشوار بوده، جهت جلوگیری از پیچیده شدن آیین دادرسیِ دیوان، به بیان کلی اکتفا کرده است. به هر حال، نمی‌توان کتمان کرد که گرچه دعاوی مطروح در دیوان، شباهت‌هایی با دعاوی مدنی یا کیفری دارند؛ ولی ویژگی مشترک تمام آنان، همان نابرابری مردم و اداره است؛ حتی در دعاوی میان کارگر و کارفرما نیز قاضی دیوان به دلیل اقتضای رابطه نابرابر، ورود پیدا می‌کند و نقش فعال باید داشته باشد؛ بنابراین، در همه دعاوی اداری اعم از اینکه اداری محض یا شبه‌حقوقی و شبه‌کیفری باشد؛ می‌توان به دادرس اداری اجازه داد که تحصیل دلیل کند. حداقل ملاک برای تحصیل دلیل در این دعاوی نیز ملاک سازمانی یعنی نابرابری رابطه شهروند با اداره است.

در مراجع شبه‌قضایی نیز باید بین مراجع صلاحیت‌دار برای حل و فصل اختلافات و مراجع صالح برای رسیدگی به تخلفات انتظامی قائل به تفکیک شد. به عنوان یک قاعده کلی، در مراجع دسته نخست، بحث تحصیل دلیل از سوی قاضی مطرح نیست و قاضی باید بی‌طرف باشد و تحصیل دلیل برعهدهٔ طرفین قرار دارد. برای مثال، در دادرسی کار چون بحث نفع شخصی کارگر و کارفرما است؛ بنابراین، ارائهٔ دلیل بر عهدهٔ طرفین دعوا، حسب مورد کارگر و کارفرما است (ماده ۸۵ و ۸۷ آیین دادرسی کار ۱۳۹۲). با این‌حال، هیأت‌ها نیز می‌تواند راستای انجام تحقیقات مانند تحقیقات محلی و کارشناسی را بخواهد (ماده ۸۹ آیین دادرسی کار ۱۳۹۲).

در مراجع اداری، رسیدگی به تخلفات قاضی، نقش فعالی در تحصیل دلیل دارد و مشابه دادرسی کیفری، تحصیل دلیل بر عهدهٔ دادرس اداری است؛ از این‌رو، مقام تحقیق در هیأت‌های رسیدگی به تخلفات، پیش‌بینی شده است. در قانون رسیدگی به تخلفات اداری در ماده ۵، هیأتی را برای انجام تحقیقات و

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

جمع‌آوری ادله پیش‌بینی کرده است. در ماده ۱۲ قانون مقررات انتظامی اعضای هیأت علمی ۱۳۶۴، مقام تحقیق؛ یکی از اعضای هیأت علمی یا از کارکنان دانشگاه است.

برخی مصادیق قاعده عدم اعتبار دلیل در دادرسی اداری

همان‌طور که در مبانی توجیهی مشروعیت تحصیل دلیل، استدلال شده است؛ تحصیل دلیل باید مشروع باشد؛ در غیر این‌صورت، دلیل؛ فاقد اعتبار است و دادرسی منتهی به صدور حکم که بر مبنای آن ادله انجام گرفته، باطل است. در این قسمت، برخی مصادیق قاعده عدم‌اعتبار دلیل در دادرسی اداری بحث می‌گردد.

۲-۳. نقض ترتیبات قانون مرتبط با تحصیل دلیل

در دادرسی اداری، شیوه تحصیل و به‌کارگیری دلیل باید مشروع باشد. در این مورد، در برخی از مقررات مراجع شبه‌قضایی به این امر تصریح شده است. برای مثال در قانون گزینش مصوب ۱۳۷۷/۲/۲۶، لزوم مشروعیت تحصیل دلیل مورد تأکید است.[۱]خوشبختانه دیوان عدالت اداری در این رابطه، رویه غنی دارد که به نمونه‌ای از آرای صادره اشاره می‌شود.

در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۰۱۰۰۶۸۸ مورخ ۱۳۹۲/۴/۲۹ شعبه یک دیوان عدالت اداری در بی‌اعتباری شیوه تحصیل دلیل استدلال شده که: «رد صلاحیت دانشجو برای تحصیل در مقطع دکترا به استناد محتویات فایل ضبط شده در منزل شخصی توسط همسر، به دلیل وجود احتمال غرض‌ورزی ناشی از اختلافات خانوادگی، حجیت قانونی جهت ایجاد اتقان قضایی نداشته و فاقد وجاهت قانونی است.»[۲] شعبه اول دیوان عدالت اداری در دادنامه شماره ۱۰۹۹۷۰۹۰۰۱۰۲۴۷۰ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۴ در شکایت از رأی هیأت مرکزی گزینش وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی استدلال نمود: « ... اولاً تحقیقات انجام شده، بعضاً با هم در تعارض می‌باشند که حسب قاعده فقهی«اذا تعارضا تساقطا» قابل استناد نمی‌باشد؛ ثانیاً، دو فقره استشهادیه که تعداد زیادی از پرسنل بیمارستان (فرد رد صلاحیت‌شده) را از لحاظ اخلاقی مورد تأیید قرار داده‌اند؛ ضمیمه پرونده گزینشی مشارالیه می‌باشد؛ لذا نظر به اینکه حسب ماده ۱۵ قانون

۱.«صدور رأی در گزینش افراد با شرایط عمومی یا انتخاب اصلح، تابع نظر اکثریت اعضاء بوده و بر مبنای اقرار یا بینه به شرط عدم تعارض یا شیاع مفید، اطمینان یا قرائن و امارات موجب اطمینان که حداقل با انجام تحقیق (غیر از اقرار) از منابع موثق و طبق موازین شرعی احراز می گردد...»

۲. شکایت شاکی از تصمیم هیأت مرکزی گزینش (مستقر در سازمان سنجش) در رابطه با مخالفت با ادامه تحصیل که به استناد محتویات یک حلقه سی‌دی که توسط همسر شاکی در منزل ضبط و ارائه شده است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

گزینش، افراد بر مبنای اقرار و بنیه به شرط عدم‌تعارض با شیاع مفید اطمینان یا قرائن و امارات موجب‌اطمینان که حداقل با انجام تحقیق از منابع موثق و طبق موازین شرعی احراز می‌گردد می‌باشد که در مانحن فیه به دلایل پیش‌گفته (تعارض و عدم‌شیاع مفید اطمینان) نه‌تنها بنیه قاطع و شیاع مفید اطمینان که موجب حصول قطع و یقین و اقناع قضایی مبنی بر عدم صلاحیت مشارالیه به دلایل مذکور در تصمیم معترض‌عنه وجود نداشته، بلکه دلایل مذکور بعضاً با هم در تعارض نیز می‌باشند که موجب تردید در تصمیم‌گیری می‌باشد؛ بنابراین تصمیم معترض‌عنه به لحاظ نقایض فوق‌الذکر و رعایت رأفت اسلامی و عدم‌تحقیقات کامل و جامع طبق موازین شرعی و قانونی نقض می‌گردد...». در آرای مذکور دیوان عدالت اداری، تقویت سلامت دستگاه قضایی به عنوان مبنایی برای بی‌اعتباری تحصیل دلیل نظر داشته است؛ زیرا همان‌طور که استدلال شده، حفظ سلامت دستگاه قضایی اقتضا می‌نماید دادگاه نشان دهند که سلامت دادرسی منجر به صدور حکم و تشریفات قانونی در فرآیند رسیدگی رعایت شده است.

۳-۳. محرومیت از حق بر انتخاب وکیل

بررسی قوانین و مقررات برخی از مراجع اداری نشان می‌دهد که حق بر برخورداری از وکیل در جریان جمع‌آوری ادله، پیش‌بینی نشده است. برای مثال، ماده ۱۴ تا ماده ۱۸ «آیین نامه اجرایی قانون رسیدگی به تخلفات اداری» در جریان تحقیقات و جمع‌آوری ادله تصریحی به حضور وکیل در این مرحله نشده است. در قانون دیوان عدالت اداری به مداخله وکیل در مرحله ارائه دادخواست اشاره شده است.

یکی از معدود نمونه‌هایی که به‌نسبت مفصل به بیان حق داشتن وکیل در جریان رسیدگی‌های اداری پرداخته است؛ دستورالعمل دادرسی مالیاتی ۱۳۸۷ است. در بند ۷ این دستورالعمل، عنوان شده که مؤدی می‌تواند اعتراض خود را توسط وکیل خود و همراه با ارائه مدارک اثبات‌کننده سمت وی به‌عمل آورد. در بند ۸ نیز مقرر گردیده که مؤدی می‌تواند وکیل خود را از میان وکلای دادگستری و با تصریح اختیارات وی در وکالتنامه انتخاب نماید(خانی والی‌زاده،۱۳۹۷: ۱۹۶).

حال پرسش این است که اگر در دادرسی اداری، حق اصحاب دعوی، در دسترسی به وکیل را نادیده گیرد؛ ادله تحصیلی علیه شخص اعتبار دارد؟ برای پاسخ به این پرسش باید به قواعد عمومی در رابطه با حق بر انتخاب وکیل مراجعه نمود. اصل ۳۵ قانون اساسی به طور کلی دادرسی حق دسترسی به وکیل را به رسمیت شناخته است؛ بنابراین، دامنه شمول این اصل، دادرسی‌های اداری را نیز شامل می‌گردد. مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام درخصوص «انتخاب وکیل به‌وسیله اصحاب دعوی» مصوب ۱۳۷۰، کلیه دادگاه‌ها را مکلف نموده که در دادرسی‌های خود، وکیل را بپذیرند. ضمانت اجرای محرومیت اصحاب دعوا

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

از محرومیت از دسترسی به وکیل به طور عام در تبصره ۲ ماده واحد فوق‌الذکر تصریح شده است. مطابق این تبصره، حکمی که از سوی مراجع قضایی و شبه‌قضایی بدون پذیرش وکیل صادر شده، فاقد اعتبار است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که محرومیت شخص از حق دسترسی به وکیل در مرحله تحقیقات و جمع‌آوری ادله نیز موجب بی‌اعتباری ادله در دادرسی اداری می‌گردد.

از سوی دیگر، در رویه قضایی دیوان عدالت اداری نیز بر حق بر برخورداری از وکیل در دادرسی‌های اداری تصریح شده است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در یکی از اولین آرایی که درخصوص شناسایی حق داشتن وکیل در ادارات دولتی و مراجع اداری صادر نموده، در رأی خود در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۶۵، ضمن ابطال بخشنامهٔ سازمان تأمین اجتماعی که وکالت در پرونده‌های سازمان را در انحصار وکلای دادگستری قرار داده بود؛ به شکلی ضمنی، اصل حق داشتن وکیل در برابر ادارات دولتی را پذیرفته است.[۱] هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی دیگری در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۷۵ نیز به‌طور مجدد بر حق داشتن وکیل در مراجع غیرقضایی تأکید نموده است (خانی والیزاده، ۱۳۹۷: ۱۹۶).

٤-۳. عدم رعایت اصل بی‌طرفی

در بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حق بر دادرسی بی‌طرفانه را مقرر داشته، اما تعریفی از بی‌طرفی در دادرسی ارائه نداده است. کمیته حقوق بر سازمان ملل متحد(در حال حاضر شورای حقوق بشر)، در تعریف بی‌طرف در ماده مذکور مقرر داشته: «بی‌طرفی حاکی از آن است که قضات نباید پیش‌تصوراتی راجع به‌موضوعی که پیش از آنها مطرح شده است، داشته باشند و نباید به‌گونه‌ای عمل کنند که منافع یکی از طرفین را ارتقا بخشد»

(Communication No. 387/1989, Arvo O. Karttunen v. Finland, 1992. para. 7.2.). در دادرسی اداری هم در مواردی که ارائه و تحصیل دلیل، وظیفه طرفین دعوا است و قاضی نقش بی‌طرف را دارد و هم در مواردی که قاضی به طور فعالانه در تحصیل دلیل نقش دارد؛ باید اصل بی‌طرفی رعایت گردد؛ بنابراین، در دادرسی اداری جهت رسیدگی به تخلفات که وظیفه تحصیل دلیل بر عهده دادگاه است؛ باید مشابه نهاد دادسرا، مرجع تحقیق مستقلی از دادگاه پیش‌بینی گردد، تا اینکه بی‌طرفی مقام تحقیق از دادرسی اداری حفظ گردد؛ به عبارت دیگر، باید توجه داشت که تجویز امکان تحصیل دلیل در برخی از دعاوی اداری در چارچوب یک رژیم حقوقی خاص، به‌هیچ‌وجه نباید به معنای خروج دادرس اداری از بی‌طرفین تفسیر شود.

---

۱. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، دادنامه ۶۵/۲۹، ۵ خرداد ۱۳۶۵.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

متاسفانه رویه قضایی دیوان عدالت اداری و سایر محاکم اداری در رابطه حدود مداخله قاضی در تحصیل دلیل و موارد مغایرت آن با اصل بی‌طرفی چندان مشخص نیست.

۵-۳. ضمانت اجرای تحصیل دلیل به صورت نامشروع

اگر دلایل از طریق غیرقانونی حاصل شود؛ آیا از نظر قانونی، قابل ترتیب اثر است یا خیر و به طور کل، ضمانت اجرای آن در در نظام دادرسی اداری چیست؟ بررسی صورت‌گرفته، مؤید آن است که در صورت عدم‌رعایت شرایط تحصیل دلایل ضمانت اجرا، ابطال چنین دلایلی در قانون دادرسی اداری است؛ ولی ایراد بطلان ادله و یا تصمیم قضایی مبتنی بر ادله ذکرشده در قوانین مرتبط با دادرسی اداری به‌صراحت و به‌روشنی نیامده است و ظاهراً چنین دلایلی که به روش نامشروع هم کسب شده باشد، نامعتبرند؛ از طرف دیگر، باید نهی قانون‌گذار در مواد قانونی نیز بدرستی تفسیر گردد تا مشخص شود آیا اصلی از اصول قانونی نقض شده یا خیر، و آیا تشریفات قانونی رعایت شده یا خیر چه ضمانت اجرایی را می‌توان تعیین کرد. به عنوان مثال، قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری با دقت خاصی، قواعد و مقررات و روش جستجوی ادله جرم را تعیین و تبیین می‌نماید و باید ضمانت اجرای عدم‌رعایت این اصول و قواعد قانونی را که سیستم دادرسی موظف به تبعیت از آنهاست نیز مشخص نماید. دعاوی بطلان ادلهٔ تحصیلی به علت عدم‌رعایت این قواعد و مقررات، دعوایی است که در آنها، قانون‌گذار و رویهٔ قضایی، به دنبال برقراری تعادل و توازن میان منافع اشخاص ذی‌نفع و منافع اجتماع است. در حقیقت، باید از یک طرف، رعایت قواعد دادرسی را به منظور حمایت از منافع اصحاب دعوا تضمین نمود و در نتیجه به آنها اجازه درخواست بطلان اعمال و اقداماتی را داد که در جریان آنها، قواعد و اصول دادرسی رعایت نشده‌اند؛ از طرف دیگر، با طرح تئوری بطلان، از عدم‌رعایت این هنجارها و قواعد دادرسی پیشگیری و مجریان عدالت را به رعایت بهتر قواعد و مقرراتی که ممکن است، عدول از آن، عملکرد آنها را در معرض بطلان قرار دهد، واداشت. تردیدی وجود ندارد که قانون‌گذار نمی‌تواند از نقض قواعد و مقررات پیش‌بینی‌شده برای تضمین رعایت قانون و چگونگی تهیه و اثبات دلیل جلوگیری نماید؛ ولی می‌تواند آثار آن را با منع دادرسان از پذیرش اعتبار و ارزش ادله تحصیلی از طرق غیرقانونی و نامشروع از بین ببرد؛ به همین علت، قانون‌گذار این‌گونه از ادله را غیرمفید یا نامعتبر می‌خواند. هرچند در حقوق کیفری ایران به این موضوع کمتر توجه شده است؛ ولی در ارتباط با ادله نامشروع و غیرقانونی، در حقوق کشورهای مختلف از جمله فرانسه، ضمانت اجراهای چندی پیش‌بینی شده است. برخی از این ضمانت اجراها، جنبه فردی دارد و علیه پلیس یا مقام قضایی خاطی اتخاذ می‌گردد و برخی دیگر، یک تدبیر کیفری ماهوی به نفع متهم و مبنی بر تخفیف مجازات

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

است که به‌ندرت به مرحله اجرا درمی‌آید؛ ولی مهم‌ترین و موثرترین اقدام، یک تدبیر دادرسی است که مبتنی بر رد اتهام و سلب اعتبار از دلیل است.

نتیجه‌گیری

هدف از تحقیق، آن بود که نشان دهیم در دادرسی اداری ترافعی مانند دادرسی کار، اصل بر عدم‌جواز تحصیل دلیل از سوی قاضی اداری باشد؛ اما در دادرسی اداری برای رسیدگی به تخلفات، مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، قاضی نقش فعالی در تحصیل دلیل دارد. حال به این نتیجه می‌رسیم که وظیفه تحصیل و ارائه دلیل، حدود مداخله قاضی در تحصیل دلیل، مغایرت تحصیل دلیل از سوی قاضی با اصل بی‌طرفی در رسیدگی و مبانی نظری عدم‌اعتبار دلیل و مصادیق آن، همگی از مواردی است که در سرنوشت دادرسی اهمیت دارد. به عبارت دیگر، «دلیل»؛ نقش اصلی را در اثبات ذی‌حقی مدعی دارد؛ زیرا همان‌طور که استدلال شد، ممکن است در مواردی، شخصی ذی‌حق باشد؛ ولی به دلیل ناتوانی در ارائه دلیل، محکوم به بی‌حقی گردد و یا برعکس، مدعی حقی با تحصیل دلیل به شیوه نامشروع و یا ارائه آن به ناحق در دادرسی غلبه یابد.

نظام تحصیل و ارائه دلیل، همچنین موارد بی‌اعتباری آن از اهمیت بالایی در هر سه نوع دادرسی مدنی، کیفری و اداری دارد. در رابطه با دادرسی مدنی و کیفری، حقوقدانان به تفصیل دربارهٔ تحصیل دلیل، حدود مداخله قاضی و موارد بی‌اعتباری ادله و ضمانت اجرای آن بحث نموده‌اند؛ اما نظام ادله در دادرسی اداری به دلیل نوپا بودن، همچنین ماهیت متفاوت آن که در مواردی نزدیک به دادرسی مدنی و در موارد دیگر، نزدیک به دادرسی کیفری است؛ آن‌چنان که بایسته است، بحث نشده است. بررسی این تحقیق، نشان می‌دهد که هم در دادرسی اداری دیوان عدالت اداری و هم مراجع اداری، قواعد حاکم بر ادله به تفصیل بحث نشده است و تنها به طور گذار و پراکنده، قواعد مربوط به آن ذکر شده است. هر چند در آیین دادرسی، برخی از این محاکم اداری(مانند آیین دادرسی کار ۱۳۹۲) تلاش شده است که ابعاد مختلف نظام تحصیل و ارائه دلیل و موارد عدم اعتبار دلیل و ضمانت اجرای آن مشخص گردد؛ اما در همین مورد، همچنان ابهامات زیادی وجود دارد.

در نظام دادرسی اداری که به جهت حل و فصل اختلافات، سازماندهی گردیده است (مانند هیأت رسیدگی به اختلافات کارگر و کارفرما)، تحصیل و اثبات دلیل از وظایف طرفین اختلاف است و قاضی در این‌خصوص باید بی‌طرف باشد؛ اما در دادرسی اداری برای رسیدگی به تخلفات انتظامی، قاضی نقش فعالی در تحصیل دلیل دارد. در هر دو مورد باید با لحاظ اصل بنیادین بی‌طرفی در قضاوت اختیارات قاضی در

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

تحصیل دلیل تفسیر گردد؛ به این صورت که در دادرسی نوعی نخست، قاضی هرچند نقش فعالی در تحصیل دلیل ندارد؛ اما کشف حقیقت، مجوزی برای قاضی نیست که بتواند بدون آنکه از مدار بی‌طرفی خارج گردد؛ تحقیقاتی را راساً در این خصوص انجام دهد. در دادرسی نوع دوم، قاضی هرچند نقش فعالی در تحصیل دلیل دارد؛ ولی باید بین قاضی تحقیق و قاضی صادرکننده رأی، قائل به تفکیک شد و بی‌طرفی قاضی صادره‌کننده رأی تضمین گردد. به نظر می‌رسد که تضمین سلامت دادرسی و نیز ملاحظات حقوق بشری در دادرسی اداری نیز می‌تواند به عنوان مبنایی برای عدم‌اعتبار دلیل محسوب گردد و ضمانت اجرای آن، کنار گذاشتن دلیل است.

در پایان، پیشنهاد می‌گردد که در قوانین محاکم اداری و به طور خاص، قانون دیوان عدالت اداری به موضوع تحصیل دلیل و رژیم حقوق مرتبط به آن به تفصیل پرداخته شود؛ همچنین، حدود مداخله قاضی اداری در تحصیل دلیل و بی‌طرفی مقام تعقیب و قاضی صادرکننده باید در قوانین و مقررات مربوط به مراجع اداری تضمین گردد. قوانین و مقررات مربوط به مراجع اداری در ایران در اغلب موارد، ناقص و بسیار مبهم است و مسائل اساسی دادرسی در آنها پیش‌بینی نشده که نیازمند به‌روزرسانی است. مهم‌ترین ضعف مراجع اداری، فقدان بی‌طرفی است که در بسیاری از موارد، مشروعیت تحصیل دلیل و دادرسی منجر به آن را با تردید مواجه می‌کند.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

منابع فارسی

۱. آقایی‌طوق، مسلم (۱۳۹۷). «انواع دعاوی اداری در ایران و فرانسه»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، دوره ۲۳، شماره ۸۳.

۲. خانی والی‌زاده، سعید(۱۳۹۷). «حق برخورداری از وکیل در رسیدگی‌های اداری در ایران و فرانسه»، فصلنامه حقوق اداری، سال ششم، شماره ۱۷.

۳. رسولی، عبدالرحمن(۱۳۸۰). نمونه آراء محاکم دادگستری ایران (گزیده آراء محاکم بدوی و تجدیدنظر)، مجموعه دوم، تهران: انتشارات فردوسی.

۴. زراعت، عباس و باختر، سید احمد (۱۳۷۶). حقوق برای همه، آشنایی با ۵۰ مرجع رسیدگی و حل اختلاف اداری، جلد اول، تهران: نشر فیض.

۵. شمس، عبدالله(۱۳۹۹). آیین دادرسی مدنی: دوره بنیادین، جلد نخست، تهران: انتشارات دراک.

۶. طاهری بجد، محمدعلی (۱۳۸۳). تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام قضایی ایران، تهران: انتشارات سمت.

۷. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر(۱۳۹۰). حقوق اداری تطبیقی، تهران: انتشارات سمت.

۸. طباطبائی، سیدعبدالرضا (۱۳۸۱). گزیده‌ای از موارد تجدیدنظر فوق‌العاده، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

۹. عباسی، بیژن(۱۳۸۹). حقوق اداری، تهران: نشر دادگستر.

۱۰. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴). ادله اثبات دعوا، تهران: نشر میزان.

۱۱. گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۰). «دلیل باطل و آثار آن در سیستم‌های حقوقی مختلف»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۶.

۱۲. مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عدالت اداری(۱۳۹۳). پژوهشگاه قوه قضائیه اداره انتشار رویه قضایی کشور.

۱۳. مشهدی، علی(۱۳۹۷). «مبانی و مسائل هزینه دادرسی در دعاوی اداری؛ موردپژوهی دیوان عدالت اداری»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال بیستم، شماره ۵۹.

۱۴. معین، محمد(۱۳۸۶). فرهنگ فارسی، جلد دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۱۵. هداوند، مهدی(۱۳۹۸). حقوق اداری تطبیقی، جلد ۲، تهران: سمت.

۱۶. الیوت، کاترین؛ ونون، کاترین، نظام حقوقی فرانسه، ترجمه صفر بیگ‌زاده،(۱۳۸۷) ، تهران: سمت.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

منابع لاتین

1. Ashworth, A .(1977) 'Excluding Evidence as Protecting Rights', 3 Criminal Law Review, 723–735.
2. Communication No. 387/1989, Arvo O. Karttunen v. Finland (Views adopted on 23 October 1992), in UN doc. GAOR, A/48/40 (vol. II), p. 120, para. 7.2
3. ECtHR, Furcht v. Germany, case no. 54648/09, Judgment of 23 October 2014, §§ 62–64.
4. ECtHR, Gäfgen v. Germany, case no. 22978/05, Judgment (Grand Chamber) of 1 June 2010, § 175
5. 168.
6. ECtHR, Khan v. United Kingdom, case no. 35394/97, Judgment of 12 May 2000, (31 Eur. Ct. H.R. 45), § 34
7. Elkins v. United States, 364 US 206, 223 (1960).
8. Grünwald, A .(1966) 'Beweisverbote und Verwertungsverbote im Strafverfahren', 21Juristenzeitung, 489–501.
9. Jackson, John D./Summers, Sarah J.(2012). The Internationalization of Criminal Evidence: Beyond the Common Law and Civil Law Traditions, London: Cambridge.
10. Chalmers v. H.M. Advocate 1954 JC 66, 83 (Scot.).
11. Macula, L ,(2019), 'The Potential to Secure a Fair Tiral Through Evidence Exclusion: A Swiss Perspective', in: Gless, Sabine/Richter, Thomas (eds.), Do Exclusionary Rules Ensure a Fair Trial? A Comparative Perspective on Evidentiary Rules, Cham, 15–60.
12. R v. Grant [2009] 2 SCR 353, §§ 68–70 (Can.).
13. Silverthorne Lumber Co. v. United States, 251 US 385, 392 (1920).
14. Slobogin, C. (2016), 'A Comparative Perspective on the Exclusionary Rule in Search and Seizure Cases', in: Ross, Jacqueline/Thaman, Stephen (eds.), Comparative Criminal Procedure, Cheltenham UK, 280–307.
15. Spendel, G .(1966), 'Beweisverbote im Strafprozess', 19 Neue Juristische Wochenschrift, 1102–1108.
16. Turner J and Weigend, T.(2019) The Purposes and Functions of Exclusionary Rules: A Comparative Overview,https://doi.org/10.1007/978-3-030-12520-2_8
17. Turner, J (2014), 'The Exclusionary Rule as a Symbol of the Rule of Law', 67 SMU Law Review, 821–833.
18. United States v. Leon, 468 US 897, 918 (1984); Hudson v. Michigan, 547 US 586, 591 (2006); Herring v. United States, 555 US 135 (2009).
19. weeks v. United States, 232 US 383, 393 (1914).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]

20. Sunkin, M. , Bridges, L. and Mazeros ,G.,"changing patterns in the use of judicial review", In: A Reader on Administrative Law, edited by: D. J. Galligan, Oxford, 1996.
21. Wade, H.W.R. & Forstyth, & C.F., Administrative law, 11th edition, Oxford, 2014.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-01-30]

[DOI: 10.29252/qjal.8.24.161]